

از غربت دانایی و قرب بقیع

پیرمرد وقتی امانت خود را ادا کرد، دیگر آرام گرفت.



در اندوه یاد شهادت حضرت محمد بن علی الباقر(ع)
از غربت دانایی و قرب بقیع

پیرمرد وقتی امانت خود را ادا کرد، دیگر آرام گرفت.

انگار کوهی را از دوش بر زمین گذاشته بود. کم امانتی نبود. پیک #171 سلام» حضرت رحمه للعالمین بودن کم مرتبتی نیست و جابر بن عبدالله انصاری این افتخار را یافته بود و پیک سلام حضرت جان شده بود به محضر جانان؛ به فرزند کوچک علی بن الحسین، محمد بن علی، الباقر(ع). پیرمرد آنگاه که حضرت را حین عبور خود از کویی که سرای امام سجاد آنجا بود، مشاهده کرد یک آن به خود لرزید و یاد عهدش افتاد و سلامی که پیامبر به عهده اش گذاشته بود تا به فرزندش محمد بن علی برساند، پیغامی اینچنین که به نقل #171؛ «شیخ صدوق» پیامبر گفته بود #171؛ تو بعد از من آنقدر زنده می‌مانی که مردی از فرزندان مرا- که شبیه‌ترین مردم به من و نامش مطابق نام من باشد- زیارت کنی. وقتی که او را دیدی، سلام مرا به او برسان و این سفارش مرا حتماً عمل کن.» و او حالا آنچه بر عهده اش گذاشته بودند ر ا به تمام انجام داده بود و سر به سجده شکر گذاشت که بعد از پیامبر علی اعلی را دیده است، فاطمه، خیرکثیر را دیده است، حسنین، سروران جوانان اهل بهشت رادیده است و زینت عابدین را دیده است و حالا هم شکافنده علوم و دانای اسرار آل محمد را توانسته سلام رسان باشد و قدم بوس. جابر بن عبدالله دیگر آرزویی نداشت.

جابر بن عبدالله انصاری بی‌آرزو مرد؛ شاید بدون آنکه بداند روزی بلکه سالی و قرنی چند نیز می‌گذرد و دیگر شیعیان باید از هرجا که باشند رو به سمت غربی بقیع بر امام شهید خود سلام کنند. و البته آل الله که ستارگان آسمان هدایتند نسب از کسی می‌برند که می‌گفت: سلونی قبل ان تفقدونی انی اعلم بطرق السماء من طرق الارض (پیش از آنکه دیگر مرا در نیابید از من بپرسید. همانا من به راه آسمان از راه‌های زمین آگاه ترم...) و باقر آل محمد نیز اینگونه بود؛ مردی که در غربی و دانایی نیز به علی اعلی (ع) می‌مانست.

در این باره تاریخ اینچنین روایت می‌کند: در موقفی، فردی از فرماندهان خوارج که ادعا داشت علی (ع) در جنگ نهروان به خاطر کشتن خوارج، گرفتار ظلم شده است (تو غربی را گریه کن) دائم می‌گفت اگر بدانم که در پهنه گیتی کسی هست که برای من ظالم نبودن علی (ع) را ثابت کند به او دست ارادت خواهم داد. به او گفتند که از میان فرزندان علی (ع) محمد بن علی می‌تواند به تو پاسخ دهد. مرد با گروهی دیگر از سردمداران خوارج نزد حضرت که در میان جمعی از مهاجرین و انصار بود، رفتند.

امام باقر(ع) اینگونه توسن سخن راند که ای فرزندان مهاجر و انصار! در میان شما هر کس فضیلتی از امیر المؤمنین علی(ع) می‌داند، بر جای ایستد و آن را بازگوید. هر کسی ایستاد و به قدر ظرف معرفت خود داد سخن داد تا سخن به حدیث خیر رسید آنجا که پیامبر (ص) فرمود: فردا، پرچم را به فردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. امام(ع) از خارجی پرسید در این باره چه می‌گویی؟ مرد گفت: شکی در این حدیث نیست اما کفر پس از این مرحله واقع می‌شود. امام باقر(ع) پاسخ دادند: آیا آن روز که حضرت حق، علی را دوست می‌داشت، می‌دانست که او در آینده اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی‌دانست؟ خارجی گفت: اگر بگویم خدا نمی‌دانست، کافر شده‌ام، پس باید اقرار کنم که خداوند می‌دانسته است. امام (ع) گفتند: آیا محبت خدا به علی(ع) از آن بوده است که او در خط اطاعت خدا حرکت می‌کرده یا به خاطر نافرمانی بوده است؟ خارجی گفت: مسلم است که دوستی خداوند نسبت به علی (ع) از جهت اطاعت و بندگی بوده است نه نافرمانی و گناه.

سخن که به اینجا رسید، حضرت آسمانی شان رو به آن مرد کرده و گفتند: اکنون تو در میدان مناظره مغلوب شدی، از جای برخیز و مجلس را ترک کن. همه دیدند فرمانده خوارج وقتی داشت از جای خود بلند می‌شد با خود زمزمه می‌کرد: #171؛ الله اعلم حیث يجعل رسالته».

سلام بر توای غریب بقیع وای دانای اسرار آل الله.